

تحلیل و نقد رویکرد محدث فتونی در باب امکان تفسیر قرآن

برای غیر معصومین

امیر محمودی *

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

علی احمد ناصح **

استاد دانشگاه قم (عضو هیئت علمی رشته علوم قرآن و حدیث)

محمد علی تجری ***

استادیار دانشگاه قم (عضو هیئت علمی رشته علوم قرآن و حدیث)

(تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۷).

چکیده

«امکان تفسیر قرآن برای غیر معصومان» از موضوعاتی است که محدث فتونی در مقدمه تفسیر مرآة الأنوار بدان پرداخته و در صدد جمع میان روایات آن برآمده. او با استناد به روایات متعدد، علم به قرآن را منحصر در اهل بیت^{علیهم السلام} دانسته و ادعا می‌کند که غیر آن بزرگواران، بدون ارشاد ایشان و عنایت خدا، اکثر تنزیل و ظاهر قرآن را نمی‌فهمند تا چه رسد تاویل و باطن آن را. وی در گام بعد، با ذکر برخی آیات و روایاتی که عموم مؤمنان را به قرآن و تأمل در آن فرا خوانده و با اشاره به صحابه‌ای که عالم به تأویل قرآن بوده‌اند، تفسیر و تأویل قرآن را برای کسانی که نزد ائمه^{علیهم السلام} شاگردی کنند و اصول و قواعد تفسیری را از سخنان ایشان استنتاج کنند، ممکن می‌داند. این مقاله پس از تبیین رویکرد محدث فتونی، در گام نخست، ادعای اول او را نقد و تکمیل می‌کند و با استفاده از روایات مورد پذیرش خود او، حتی فهم اندک مخالفین ائمه^{علیهم السلام} از قرآن را هم به آن بزرگواران برمی‌گرداند و تبیین جامع‌تری را در جمع روایات مربوطه ارائه می‌دهد و در گام بعد، بر محور تفکیک «تعلّم اصول تفسیری روایات اهل بیت^{علیهم السلام}» از «تعلّم باطنی نزد اهل بیت^{علیهم السلام} و کسب نور از ایشان» و با اثبات ذومراتب بودن این تعلّم و تنور، نقد و تکمیلی بر نحوه استدلال فتونی در اثبات امکان تفسیر قرآن برای شاگردان ائمه^{علیهم السلام} دارد.

واژگان کلیدی: امکان تفسیر قرآن برای غیر معصومان؛ انحصار تفسیر قرآن در معصومان؛ فتونی؛

مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار.

* Email: h67mahmudi@gmail.com

** Email: aliahmadnaseh@yahoo.com

*** Email: ma.tajari@yahoo.com

مقدمه

ظرفیت ما برای فهم و تفسیر آیات قرآن کریم چقدر است و راه به فعلیت رساندن آن چیست؟ اهمیت این سؤال و ضرورت پاسخ به آن، برای هرکسی که به مباحث تفسیری ورود پیدا کرده، روشن است. در نگاه اول، یک سوی مسئله، مجموعه روایاتی است که علم به قرآن را منحصر در اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کند و در سوی دیگر، آیات و روایاتی است که از روشن‌بودن معانی قرآن سخن می‌گوید و ما را به تدبیر و تأمل در آن فرا می‌خواند. در جمع میان این دو، طیف گسترده‌ای از نظرات شکل می‌گیرد، از اخباریانی که قول به «عدم حجیت ظواهر قرآن» به آنان نسبت داده می‌شود، تا مفسرانی که فهم و تفسیر قرآن را در ممکن دانسته و چه بسا به استظهار لایه‌های باطنی آن نیز دست‌اندازی می‌کنند.

در تألیفات مربوط به روش‌ها و مکاتب تفسیری، «مکتب روایی محض» عنوانی است که برای معرفی منهج تفسیری اخباریان به کار می‌رود (بابایی، ۱۳۸۱: ۲۷۱-۲۷۲). حتی گاهی، قول به «عدم حجیت ظواهر قرآن» نیز به این گروه نسبت داده شده و گفته می‌شود که ایشان شرط فهم ظاهر آیات قرآن را وجود روایت خاص در ذیل آن می‌دانند (ر.ک: علوی‌مهر، ۱۳۸۱: ۸۹؛ طاهری، ۱۳۷۷: ۷۷). البته برخی محققان سعی کرده‌اند این اتهام را از اخباریان دفع کنند و تقریبی میان رویکرد ایشان و اصولیان در این زمینه ارائه دهند (معرفت، ۱۳۷۹: ۸۹). به هر حال، عدم وجود یک بیان روشن در باب چگونگی «امکان تفسیر قرآن برای غیر معصومان» در سخنان بزرگان اخباری و همچنین تألیف نشدن یک تفسیر اجتهادی - روایی از سوی ایشان، می‌تواند از عوامل تقویت این نسبت در اذهان باشد.

در این مسئله، رویکرد محدث فتونی در تفسیر مرآة الأنوار و مشکوة الأسرار بسیار قابل توجه است و می‌تواند درک دقیق‌تری را از کنه مدعای اخباریان به دست دهد. او که کمیت و کیفیت استفاده اش از روایات، مرام و مسلک عالمان اخباری را به ذهن می‌آورد، هم علم قرآن را منحصر در اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کند و هم راه ورود ما حتی به باطن آیه را - اگرچه روایت خاصی ذیل آن نباشد - باز می‌داند. در این نوشتار بر آنیم که به قدر مجال، شرح و

نقدی بر کلام این محدث بزرگوار در مسئله داشته باشیم.

۱. معرفی اجمالی محدث فتونی و کتاب مرآة الأنوار

ابوالحسن عاملی نباطی فتونی از علمای بزرگ قرن ۱۲ هجری و از شاگردان علامه مجلسی است. «أفقه المحدثین و أكمل الربانین» و «أفضل أهل عصره و أطولهم باعاً» تعبیری است که محدث نوری در وصف او به کار برده است (نوری، ۱۴۱۷ق: ۵۴). علامه بحرالعلوم نیز این عالم بزرگوار را به «رئیس المحدثین فی زمانه و قدوة الفقهاء فی أوانه» توصیف می کند (سبحانی تبریزی، [بی تا]: ۲۰). شاید مهم ترین اثر او، همین تفسیر مرآة الأنوار است که محدث نوری وی را بدان معرفی کرده و مقدمه آن را با تعبیر «لم يعمل مثله» بی نظیر می خواند (نوری، ۱۴۱۷ق: ۵۵).

می توان گفت فتونی تنها عالم اخباری مسلک محسوب می شود که سعی کرده روشی نظام مند در تفسیر باطنی قرآن کریم ارائه کند. او در مقدمه تفسیرش به این مهم پرداخته و با تحقیقی گسترده در روایات، مبانی و اصولی را با محوریت ولایت اهل بیت علیهم السلام در باب تفسیر باطنی قرآن تنظیم کرده است. متأسفانه عمر این عالم بزرگوار به تکمیل تفسیرش کفاف نداده؛ به جز مقدمه، تنها تفسیر سوره مبارکه فاتحة الكتاب و آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره از او به جای مانده که البته هنوز مجال چاپ آن فراهم نشده است. فقط مقدمه این تفسیر، همراه با مجموعه هشت جلدی تفسیر البرهان و با عنوان مقدمه تفسیر البرهان به چاپ رسیده است.^۱

فتونی در عین قرار گرفتن در جرگه عالمان اخباری مسلک، نه تنها فهم قرآن را منوط به وجود روایت خاص ذیل آیه نمی داند، بلکه مدعی است که می توان با تلمذ در محضر اهل بیت علیهم السلام و تتبع در آثار ایشان و استفاده از روایات عام آن بزرگواران، حتی به باطن آیات قرآن کریم هم راه پیدا کرد. او در فصل پنجم از مقاله اول مقدمه نخستش به این بحث پرداخته و جمع قابل توجهی را

۱. روشن است که مشخصات کتاب شناسی، همان است که در توصیف البرهان در منابع خواهد آمد.

میان روایات این باب ارائه می‌کند.^۱ شاید این خود گواه بر آن باشد که آنچه در باب حجیت ظواهر قرآن به اخباریان نسبت داده می‌شود، لااقل در مورد برخی از آنان - بلکه به نظر نگارنده، در مورد اکثر آنان - نسبتی ناروا و ناشی از فهم نادرست از کنه مدعای ایشان است.

۲. تبیین رویکرد محدث فتونی

سخن اصلی فتونی در فصل مذکور، انحصار علم باطن قرآن نزد اهل بیت علیهم‌السلام است. او در این فصل، مجموعه روایاتی را در چهار مرحله تنظیم می‌کند و در مرحله پنجم، بحث امکان تفسیر قرآن برای غیر معصوم را مطرح می‌کند. در این مبحث، سیر بحث فتونی و ادله او را تبیین و تحلیل خواهیم کرد.

۲-۱. علم اهل بیت علیهم‌السلام به تمام مراتب و معارف قرآن

محدث فتونی «علم اهل بیت علیهم‌السلام به تمام مراتب و معارف قرآن» را بدیهی و غیرقابل تردید می‌داند و روایات دال بر آن را متواتر معرفی می‌کند. او به برخی از روایات حاکی این امر، که آنها را به مناسبت در فصول دیگر کتابش آورده، اشاره کرده و روایات دیگری را نیز که بیانگر خصوص این مطلب هستند، نقل می‌کند. عمده این روایات، از دو کتاب معتبر کافی و بصائرالدرجات هستند. همچنان که محدث فتونی می‌گوید، روایات این باب بیش از آن است که شماره شود؛ لذا در میان مفسران و صاحب نظران شیعه، کسی این علم ائمه علیهم‌السلام را انکار نمی‌کند. علاوه بر تجمیع خود او، «بَابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ علیهم‌السلام وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۲۸) در کافی، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أَنْ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْقُرْآنِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» (صفار، ۱۴۰۴ق: ۱۹۳) و «بَابُ مِمَّا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَ عِلْمِ الْكِتَابِ»

۱. تفسیر او سه مقدمه دارد، مقدمه اول به سه مقاله تقسیم می‌شود و مقاله نخست پنج فصل را دربرمی‌گیرد. فصل مورد سخن، صفحات ۲۶ تا ۳۲ از چاپ مرجع (مقدمه البرهان) را شامل می‌شود.

(همان: ۲۱۲) در بصائر الدرجات و همین طور «باب أهم» أهل علم القرآن و الذين أوتوه و المنذرون به و (الراسخون في العلم) (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳: ۱۸۸) و «باب أن للقرآن ظهرا و بطنا و أن علم كل شيء في القرآن و أن علم ذلك كله عند الأئمة» و لا يعلمه غيرهم إلا بتعليمهم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹: ۷۸) در بحار، فی الجملة ابوابی هستند که بخش قابل توجهی از این روایات را گرد آورده‌اند.

۲-۲. نفی «علم تفسیر قرآن» از غیر معصومان

نقطه اصلی آغاز بحث، آن جایی است که قابلیت غیرائمه^ع برای تفسیر قرآن مورد بحث قرار می‌گیرد. در وحله اول، بی‌تردید غیر از رسول خدا^ص و اوصیاء حضرت^ع، هیچ کس به تمام علوم قرآن واقف نیست. از جمله احادیثی که محدث فتونی در این امر بدان اشاره می‌کند، حدیثی از امام باقر^ع است که می‌فرماید: «هیچ کس جز اوصیا نمی‌تواند ادعا کند که تمام [معارف] قرآن، ظاهرش و باطنش، در نزد اوست [و بدان علم دارد]»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۲۸). در عمده روایاتی که در باب «علم اهل بیت^ع به تمام قرآن» وارد شده، به این انحصار نیز تصریح و یا اشاره می‌شود؛ لذا برخی محدثین، در ابوابی که برای آن روایات تنظیم کرده‌اند، در خود عنوان باب نیز این نکته را لحاظ می‌کنند (نمونه‌هایی از آن در بند قبل گذشت).

اما تعبیر فتونی، کمی فراتر از این است. او می‌نویسد:

و اما در مورد غیرائمه^ع، تردیدی نیست که حتی برای درک بسیاری از موارد تفسیر ظاهر و تنزیل قرآن، علمشان کوتاه است و فهمشان ناتوان، تا چه رسد به باطن و تأویل آن، مگر اینکه راهنمایی و ارشادی از امامان علم و عنایت و لطفی از خداوند رب العالمین، شامل حالشان شود (فتونی، ۱۴۲۷ق: ۲۸).

شاید سنگین‌ترین تعبیری که در این باب بدان اشاره کرده، عبارتی از کلام امام صادق^ع خطاب به ابوحنیفه است که آن را از علل الشرائع نقل می‌کند:

۱. «مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَنَّ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ».

قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَتَعْرِفُ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَيْلَكَ وَ لَأَ هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا مَا أَرَاكَ تَعْرِفُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا: فرمود: ای ابوحنیفه! آیا کتاب خدا را آن طور که شایسته است میشناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟ گفت: آری. فرمود: ای ابوحنیفه! علم [بزرگی] را مدعی شدی! وای بر تو، خدا آن را فقط نزد اهل کتاب قرار داده؛ یعنی کسانی که قرآن بر ایشان نازل گشته و آن نیست مگر نزد عده‌ای خاص از نسل پیامبر ما؛ در نگاه من، تو حتی یک حرف هم از کتاب خدا نمی‌دانی (همان).

این عبارت پایانی، که فتونی آن را نص در مراد خود معرفی می‌کند، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا قابل تأمل است. در تحقیق موجود از علل الشرائع (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۹۰) و همچنین در نقل بحار (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲: ۲۹۳) و وسائل (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۴۸)، این تعبیر آمده: «مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا: خداوند تو را وارث حتی یک حرف از کتابش هم قرار نداده». ظاهراتها فیض کاشانی است که در وافی (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ج ۴۴) و کلینی (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: همو، ۱۴۱۵: ج ۲۲)، تعبیر «مَا أَرَاكَ تَعْرِفُ» را آورده؛ البته خود او نیز در نوادر الاخبار (فیض کاشانی، ۱۳۷۱: ۴۴)، همان «مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ» را نقل می‌کند. از لحاظ معنا هم شاید بتوان گفت: «مَا أَرَاكَ تَعْرِفُ» شدت بیشتری دارد و «مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ» بیشتر به جهت معنوی و درونی و باطنی قابل حمل است. به هر حال، هر دو تعبیر بیانگر ضعف و نقص شدید کسی مثل ابوحنیفه (به‌عنوان یک عالم و مفسر بزرگ عامه) در فهم و تفسیر قرآن است.

۲-۳. نهی غیرمعصومان از تفسیر قرآن

فتونی، نقصان در علم و ناتوانی در فهم را علت منع مؤکد اهل بیت علیهم‌السلام از تفسیر خودسرانه قرآن (بدون اخذ از ایشان) معرفی کرده و روایات قابل توجهی را در این باره نقل می‌کند. در بعضی از تعبیرات این روایات، «تفسیر به رأی» مذمت شده و مورد نهی قرار می‌گیرد و در بعضی دیگر نیز تعلم از اهل بیت علیهم‌السلام شرط جواز تفسیر قرآن معرفی می‌شود. از جمله روایات مورد استناد فتونی در

این بخش، کلام امام باقر^ع خطاب به قتاده (مفسر عامه) است که آن را از کافی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۳۱۱) نقل می‌کند:

اگر قرآن را از نزد خودت تفسیر می‌کنی، هلاک گشته‌ای و [پیروانت را هم] هلاک کرده‌ای و همین طور اگر آن را از دیگران (امثال خودت) می‌گیری، هلاک گشته‌ای و هلاک کرده‌ای.^۱

روایت دیگر، که شاید صراحت بیشتری در مراد او داشته باشد، نامه‌ای از امام صادق^ع است که از محاسن (برقی، ۱۳۷۱ق: ۲۶۸) نقل می‌شود؛ حضرت در این نامه، علم قرآن را منحصر در اهل بیت^ع معرفی می‌کند و فهم و درک غیرایشان را بسیار دور از آن می‌خواند و حکمت این امر را، ارجاع مردمان به باب و صراط الهی - که همان معصومان^ع هستند - قلمداد می‌کند.^۲

۴-۲. ارجاع به قرآن و امر به تدبیر در آن و استنباط معانی عمیق آن

بعد از اثبات «انحصار علم قرآن در معصومان^ع» و «نفی علم قرآن از غیر معصومان و نهی آنان از تفسیر آن»، نوبت به طرح پرسش اصلی بحث می‌رسد؛ فتونی در اینجا بعضی از آیات و روایاتی را که عموم را به قرآن ارجاع می‌دهد و به تأمل و تدبیر در آن فرا می‌خواند و از امکان فهم قرآن برای غیر معصومان حکایت دارد، متذکر شده و می‌گوید: «ممکن است گفته شود که این دست آیات و روایات، با ظاهر روایات منع از تفسیر در تناقض است». آیه «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ

۱. «إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ».

۲. «إِنَّمَا الْقُرْآنُ أَمْثَالُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ دُونَ غَيْرِهِمْ وَ لِقَوْمٍ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ هُمُ الَّذِينَ (يُؤْمِنُونَ بِهِ) وَ يَعْرِفُونَهُ فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَمَا أَشَدَّ إِشْكَالَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَبْعَدَهُ مِنْ مَذَاهِبِ قُلُوبِهِمْ وَ لِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ قُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ فِي ذَلِكَ تَحِيرَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ إِلَّا مِنْ شَاءِ اللَّهِ» وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ بِتَعْمِيتهِ فِي ذَلِكَ أَنْ يَنْتَهُوا إِلَى بَابِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ يَنْتَهُوا فِي قَوْلِهِ إِلَى طَاعَةِ الْقَوَامِ بِكِتَابِهِ وَ النَّاطِقِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ أَنْ يَسْتَنْطِقُوا مَا أَحْتَاجُوا إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ عَنْهُمْ لَأَنْ أَنْفُسَهُمْ ثُمَّ قَالَ (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْطِقُونَ مِنْهُمْ) فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَلَيْسَ يَعْلَمُ ذَلِكَ أَبَدًا وَ لَا يَوْجِدُ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ أَنْ يَكُونَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ وَاةَ الْأَمْرِ إِذْ لَا يَجِدُونَ مَنْ يَأْتَمِرُونَ عَلَيْهِ وَ لَا مِنْ يَبْلُغُونَهُ أَمْرَ اللَّهِ وَ نَهْيَهُ فَيَجْعَلُ اللَّهُ الْوَلَاةَ خَوَاصَ لِيَقْتَدِيَ بِهِمْ مَنْ لَمْ يَخْصُصْهُمْ بِذَلِكَ فَافْهَمْ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ إِيَّاكَ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ النَّاسَ غَيْرَ مُشْتَرِكِينَ فِي عِلْمِهِ كَاشْتَرَا كِهِمْ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْأُمُورِ وَ لَا قَادِرِينَ عَلَيْهِ وَ لَا عَلَى تَأْوِيلِهِ إِلَّا مِنْ حُدِّهِ وَ بَابِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ».

أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْفَالُهَا» (محمد/ ۲۴) و تعبیر «در قرآن تدبیر کنید و آیاتش را بفهمید و در محکاماتش تأمل کنید و در پی متشابهش نروید»^۱ در خطبه غدیر (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۶۰)، نمونه‌ای از مستندات او در این مقام است.

۲-۵. وجه جمع میان روایات

منوط دانستن فهم قرآن به تعلم از اهل بیت^{علیهم‌السلام} به ضمیمه ذومراتب خواندن معارف قرآنی، دو وجهی است که فتونی برای جمع میان ادله نهی از تفسیر و ادله ارجاع به قرآن ارائه می‌کند.

۲-۵-۱. تعلم و تنور نزد اهل بیت^{علیهم‌السلام} و گشایش چشم قلب (کلام فیض)

فتونی کامل‌ترین توجیه در جمع این دو دسته دلیل را کلام فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌داند و همان را - البته بدون ذکر نام و با اکتفا به تعبیر «یکی از محققین» - نقل می‌کند. محتوای کلام فیض عبارت است از امکان گشایش چشم قلب و اطلاع بر اسرار از اهل بیت^{علیهم‌السلام} با خلوص انقیاد در برابر آن بزرگواران و تتبع در آثار ایشان؛ فیض در صافی، با یادآوری تعابیری روایی همچون «اگر خداوند عزوجل خیر بنده‌ای خواهد، برایش آن دو چشمی که در قلبش است را می‌گشاید تا با آن دو به غیب بنگرد»^۲ و «علم به واسطه آنان بر حقیقت بصیرت تاخته و آنان به روح یقین رسیده و آنچه نازپروردگان دشوارش دیده‌اند را به آسانی یافته و بدانچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته‌اند و با بدن‌هایی همنشین دنیا گشته‌اند که روحش به جایگاه بلندمرتبه‌تر تعلق دارد»^۳ و با مثال زدن به جناب سلمان فارسی^{رضی‌الله‌عنه}، که در روایات با عنوان «منا أهل البيت»

۱. «مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَ اللَّهُ لَنْ يَبِينَ لَكُمْ زَوَاجِرُهُ وَ لَا يَوْضِحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا أَحَدُ بَيْدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَ شَانِلُ بَعْضِدِهِ وَ مَعْلَمِكُمْ أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ أَخِي وَ وَصِيِّ».

۲. روایتی از امام سجاد^{علیه‌السلام} به نقل از توحید صدوق: «... أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يَبْصُرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يَبْصُرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ وَ إِذَا أَرَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ ...» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ۳۶۷).

۳. تعبیری از امیر مؤمنان^{علیه‌السلام} در وصف علماء الهی که در حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه نقل شده است.

معرفی شده، استنباط غرائب و عجائب قرآنی را در سایه تلمذ نزد اهل بیت علیهم السلام و تعلم از محضر ایشان، ممکن می‌داند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۳۶). پس در نگاه فتونی، امکان ورود به ساحت تفسیر قرآن برای غیر معصومان وجود دارد، لیک این امر محقق نمی‌شود مگر با انقیاد در برابر آن بزرگواران و تتبع در آثار ایشان. شاهد فتونی در این مقام، اصحابی چون جابر جعفی هستند که روایاتی درباره علمشان به تأویل قرآن وارد شده است.^۱

۲-۵-۲. ذومراتب بودن معارف قرآن و فهم برخی شاگردان ائمه علیهم السلام از مراتب میانی آن

دلیل دیگر فتونی، روایاتی است که فهم مراتبی از معارف عمیق قرآنی را برای غیر معصومان نیز ممکن می‌خواند. او دو روایت را در این باب متذکر می‌شود. به بیان این دو روایت، مراتب میانی قرآن برای خواص (غیر امام) قابل فهم است و مراتب اعلای آن انحصار در حجج الهی دارد. یکی روایتی از امام صادق علیه السلام است که فتونی آن را نقل عامه می‌خواند: «کتاب خداوند عزوجل بر چهار قسم است: عبارت؛ اشاره؛ لطایف؛ حقایق. عبارت برای عوام است، اشاره برای خواص، لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا»^۲ (شعیری، [بی تا]: ۴۱). دیگری هم تعبیری از روایت مفصل امیر مؤمنان علیه السلام در احتجاج (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۲۵۳) است:

همانا خداوند کلامش را بر سه بخش تقسیم فرموده؛ یک قسمش را گونه‌ای قرار داده که عالم و جاهل می‌فهمند. یک قسمش را فقط کسی می‌فهمد که ذهنش صاف و حسش لطیف و قوه جداسازی اش صحیح باشد، از آن کس انی که «خداوند سینه‌شان را برای اسلام وسعت داده». یک قسمش را هم هیچ کس معرفت ندارد، مگر خدا و امینان خدا و «آنان که رسوخ در علم دارند».^۳

۱. «عَنْ عُمَرَ بْنِ شَيْمِرٍ قَالَ ذَكَرَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَابِرٌ فَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ جَابِرًا لَقَدْ بَلَغَ مِنْ عِلْمِهِ أَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ) يَعْنِي الرَّجْعَةَ» (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲۵).

۲. «کتاب الله عزوجل على أربعة أشياء: على العبارة والإشارة واللطائف والحقائق فالعبارة للعوام والإشارة للخواص واللطائف للأولياء والحقائق للأنبياء».

۳. «قَسَمَ [اللَّهُ] كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذَهْنَهُ وَلَطَفَ حِسَّهُ وَصَحَّ تَمَيُّزُهُ (مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَأَمَّاؤُهُ (وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)».

روشن است که در نگاه فتونی، آن فهمی که در این دو روایت برای خواص غیرامام بر شمرده شده، باز منوط به تعلم از اهل بیت علیهم السلام و انس با سخنان ایشان است؛ لذا او به این نکته اشاره می‌کند که اگر در جایی از تفسیرش بدون وجود نص خاص، ایراد معنا و ابداع احتمالی کرده، آن را از روایات مطلق اهل بیت علیهم السلام - که مقدمه سومش به تجمیع و دسته بندی این روایات اختصاص دارد - برگرفته است.

در مجموع، رویکرد فتونی در جملات پیش رو خلاصه می‌شود: علم به قرآن، از ظاهر و باطن، تنها نزد اهل بیت علیهم السلام است، اما هرکسی به اندازه انسی که با کلام اهل بیت علیهم السلام دارد و تعلیمی که از احادیث آن بزرگواران فرا می‌گیرد، می‌تواند به معارف قرآن - از ظاهر و باطن - راه یابد. البته لزومی ندارد که این تعلیم به نحو جزئی و موردی باشد؛ بلکه در کلام اهل بیت علیهم السلام، اصول و قواعد و اشاره‌هایی وجود دارد که می‌توان به وسیله آن، به لایه‌هایی از معانی آیات قرآنی دست پیدا کرد.

۳. نقد و تکمیل رویکرد فتونی

با وجود ادعای فتونی بر نیک‌بودن وجه جمعی که میان روایات باب ارائه کرده، به نظر می‌رسد هنوز نقاط ابهامی در روایاتی که خود او می‌پذیرد و نقل می‌کند وجود دارد. در ادامه نقد و تکمیلی را در دو بخش «فهم منکران ائمه از معارف قرآن» و «فهم پیروان و شاگردان ائمه از معارف قرآن» ارائه می‌کنیم.

۳-۱. «انحصار علم قرآن در اهل بیت علیهم السلام» و جمع آن با «فهم منکران ائمه علیهم السلام از معارف قرآن»

همان طور که محدث فتونی ادعا می‌کند، ظاهراً دلالت روایات بر نقص و ناتوانی مردمان در فهم تمامی مراتب قرآن، تمام است، اما همان توانمندی قلیل آنان در فهم بعض مراتب قرآن، با مبنای روایت محوری خود فتونی، نیاز به تأمل بیشتری دارد. فتونی می‌گوید:

و اما در مورد غیرائمه علیهم السلام، تردیدی نیست که حتی برای درک بسیاری از موارد تفسیر ظاهر و تنزیل

قرآن، علمشان کوتاه است و فهمشان ناتوان، تا چه رسد به باطن و تأویل آن، مگر اینکه راهنمایی و ارشادی از امامان عالم و عنایت و لطفی از خداوند رب العالمین، شامل حالشان شود (فتونی، ۱۴۲۷ق: ۲۸).

پرسش اینکه آیا بدون ارشاد ائمه علیهم السلام و عنایت خداوند متعال، درک اندکی از تفسیر ظاهری قرآن ممکن است؟ اگر ممکن است، که مدلول کلام فتونی نیز همین است، مراد از این «تفسیر» چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: این درک قلیل، همان چیزی است که با تعبیر «عبارت برای عوام است»^۱ یا «یک قسمش را عالم و جاهل میفهمند»^۲ در روایات ائمه علیهم السلام بیان شده. البته به نظر می‌رسد اطلاق کلمه «تفسیر» بر فهم این «عبارت» که برای عوام است و معرفت این «قسم» که عالم و جاهل بدان عارف‌اند، کمی دور از معنای اصطلاحی تفسیر باشد.

احتمال دوم: مراد او از تفسیر، چیزی فراتر از این مقدار است. مثلاً همین تفاسیری که عامه در تنزیل قرآن دارند و حتی میان مفسران خودشان نیز محل اختلاف و قیل و قال قرار می‌گیرد، می‌تواند مصداق آن قلیلی باشد که بدون ارشاد امام و عنایت خدا قابل درک است؛ یعنی گویا عقل و درک انسان برای فهم بخشی از این موارد اختلافی کفایت می‌کند و می‌تواند مصیب واقع شود.

به نظر می‌رسد هر دو احتمال - به خصوص احتمال دوم - با برخی روایاتی که خود فتونی بدان اعتراف و التزام دارد در تناقض است:

۱. انحصار علم در اهل بیت علیهم السلام: امام باقر علیه السلام درباره حسن بصری فرمودند: «حسن به هرکجا که می‌خواهد برود؛ قسم به خدا علم جز از درب این خانه، در جایی یافت نمی‌شود»^۳ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۱). باز همان امام بزرگوار علیه السلام بعد از محروم خواندن حکم بن عتیبه از فهم قرآن، درباره او فرمودند: «حکم به هرکجا که می‌خواهد برود؛ قسم به خدا که علم به دست نیاید، مگر

۱. «الْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ».

۲. «قَسَمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ».

۳. «فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ حَسْبًا وَ شِمَالًا فَرَأَى اللَّهَ مَا يَوْجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا».

از اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان نازل گشته»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج: ۱، ۴۰۰). این دست روایات، بیانگر نوعی انحصار علم در اهل بیت علیهم السلام است؛ در این صورت، بدون ارشاد ایشان، حتی راه یافتن به قلیلی از تفسیر قرآن نیز ممکن نخواهد بود.

۲. محرومیت امثال ابوحنیفه از شناخت حتی یک حرف قرآن: یکی از روایاتی که خود محدث فتونی نقل می‌کند و آن را نص در مراد خود می‌داند، این تعبیر امام صادق علیه السلام خطاب به ابوحنیفه است: «در نگاه من، تو حتی یک حرف هم از کتاب خدا نمی‌دانی». اگر کسی مثل ابوحنیفه، حتی یک حرف از قرآن را نمی‌فهمد؛ پس بدون ارشاد اهل بیت علیهم السلام هیچ فهمی در هیچ مرتبه‌ای از قرآن کریم حاصل نمی‌شود.

با وجود این دست روایات، چرا فتونی به نفی «بسیاری از موارد تفسیر ظاهر و تنزیل قرآن» اکتفا می‌کند؟ چرا نمی‌گوید که «بدون عنایت خدا و ارشاد امام، هیچ فهمی از قرآن ممکن نیست»؟ شاید علتش این است که در روایات اهل بیت علیهم السلام سطحی از معرفت برای عوام و جهال نیز تأیید شده است؛ ضمن اینکه انکار مطلق فهم قرآن برای غیرامام، بسیار دشوار است و سؤالات بسیاری را به همراه دارد. در هر صورت، به نظر می‌رسد جمع قابل قبولی صورت نگرفته و هنوز سؤالاتی بی‌جواب مانده؛ واقعا با وجود یک فهم حداقلی در میان عوام و جهال جدا از امام، چرا روایات اهل بیت علیهم السلام علم را منحصر در ایشان و بیت ایشان معرفی می‌کند و ابوحنیفه‌ها را حتی از معرفت یک حرف قرآن محروم می‌خواند؟! در نظر نگارنده این مقاله، دو نکته مهم در این باب وجود دارد که می‌تواند به تکمیل بحث کمک کند:

۱-۳. نشر علم از خانه اهل بیت علیهم السلام

محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

نزد هیچ‌یک از مردم (عامه) درستی و حقی نیست و هیچ‌یک از آنان قضاوت حقی ندارند مگر

۱. «فَلْيَذْهَبِ الْحُكْمُ بَيْنَنَا وَ شِمَالًا فَوَ اللَّهُ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ».

آنچه از ما اهل بیت بیرون رفته و چون امور بر آنان متشتمت و پریشان گردد، خطا از آنان باشد و صواب از علی^{علیه السلام} (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج: ۱: ۳۹۹).

این مضمون، در روایات متعدد و با اسناد مختلف آمده است؛ کلینی در «بابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ» در کافی (همان) و صفار در «باب في أئمة آل محمد^{علیهم السلام} أن المستحق الذي في أيدي الناس من العلوم هو الذي خرج من عندهم و ما كان من الرأي و القياس من الباطل فمن عند أنفسهم» در بصائر الدرجات (صفار، ۱۴۰۴ق: ۵۱۸)، بخش قابل توجهی از این دست روایات را گرد آورده‌اند.

برای تبیین مطلب، بد نیست اشاره‌ای شود به یک امر مشهور تاریخی: گفته می‌شود تا پیش از جنگ‌های صلیبی، در زمانی که غربی‌ها در فقر علمی به سر می‌بردند، مسلمانان در علوم مختلف به پیشرفت‌های بسیاری دست پیدا کرده بودند؛ پس از این جنگ‌ها بود که غربی‌ها با بهره‌گیری از دانش مسلمانان توانستند سررشته‌های علوم را به دست آورند و به مرور آن را تکامل دهند و به آن پیشرفت‌های چشمگیر نائل آیند. نگارنده در صدد تصدیق یا تحلیل این امر نیست؛ غرض از این تذکر، تقریبی بود برای روشن شدن بحث خودمان. آری، می‌شود عالمانی باشند، علمی را تبیین کنند، سرخ‌هایی را ارائه دهند، بعد دیگری پیدا شوند، هر آنچه می‌خواهند را واگذارند، هر آنچه می‌خواهند را بگیرند و به میل و رأی و هوا و هوس خود بدان پروبال دهند، بعد هم آن را به نفع خویش مصادره کنند و خود را عالم و اندیشمند و صاحب نظر جلوه دهند!

نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} قرآن را خواندند، تبیین کردند،^۲ تعلیم فرمودند،^۳ اما مکرر اعلام کردند که دروازه ورود به ساحت علم حضرتش، امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج: ۴۰: ۲۰۰). این‌طور نبود که همه مسلمین، تبیین و تعلیم قرآن را از پیامبر خدا فرا بگیرند، که بعد هم خود را

۱. «لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ وَ لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ حَقٍّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ وَ الصَّوَابُ مِنْ عَلِيٍّ^{علیه السلام}».

۲. «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/ ۴۴).

۳. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران/ ۱۶۴).

مستغنی ببیند و ملعی «حسبنا کتاب الله» شوند! امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حدیث مفصل اقسام چهارگانه راویان حدیث فرمود:

این‌گونه نبود که همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بزرگوار پرسند و بفهمند! بعضی از آنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند ولی نمی‌فهمیدند، تا جایی که دوست داشتند یک بیابانی و رهگذر بیاید و از پیغمبر بپرسد تا آنها بشنوند، اما من هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد میشدم، با من خلوت می‌کرد و در هر موضوعی با او بودم؛ اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانند که حضرتش جز من با هیچ کس چنین رفتار نمی‌کرد...^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج: ۱، ۶۴).

این وصی و امام عالم علیه السلام، بارها با علم خود به داد آن جامعه محروم می‌رسد، تا جایی که اعتراف «لو لا علی» شهره عام و خاص می‌شود؛ حضرت بر منبرها می‌رود و خطبه‌ها می‌خواند و «سلونی» ها سر می‌دهد و علم خود را منتشر می‌کند. بدیهی است که سودجویانی پیدا می‌شوند، «مشتی از این علم برمی‌گیرند و با ترهات خود می‌آمیزند و این‌گونه بدان و جاهت می‌بخشند، بعد هم متکبرانه مدعی علم می‌شوند؛ این است که در یکی از روایات همین باب مورد سخن می‌خوانیم: «به‌راستی که نزد هیچ‌یک از مردم، هیچ حق و صوابی نباشد مگر آنچه از ما اهل بیت گرفته‌اند و هیچ‌یک از مردم قضاوتی به حق و عدل و درستی نکنند مگر آنکه کلید آن قضاوت و درگاه و مبدأ و سببش، علی بن ابی طالب علیه السلام است»^۲ (برقی، ۱۳۷۱ق: ۱۴۶).

شاید بتوان مسئله را وسعت داد و به‌طور کلی، جایگاه انبیاء و حجج الهی را در تمام علوم بنی بشر تحلیل کرد، اما به‌نظر می‌رسد این نوشتار مجالی برای این بحث نباشد. واقعا اگر بهره‌ای از انبیاء و حجج الهی نداشتیم، به چه علمی دست می‌یافتیم؟ ما جهان بدون انبیاء و اولیاء را تجربه نکرده‌ایم تا بتوانیم این سؤال را به راحتی پاسخ دهیم؛ در این مقام، به ذکر تعبیری از امام حسن

۱. «... لیسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فِيهِمْ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّىٰ إِنَّ كَسَانُوا لَيَحْيُونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا وَ قَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةً وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَةً فَيَخْلِبُنِي فِيهَا أَدُورٌ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي...».

۲. «أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ إِلَّا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِحَقِّ وَ عَدْلِ وَ صَوَابٍ إِلَّا مِفْتَاحَ ذَلِكَ الْقَضَاءِ وَ بَابَهُ وَ أَوَّلَهُ وَ سَبَبَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ».

عسکری علیه السلام اکتفا می‌کنیم که در عصر اسلام و پس از گذشت دعوت‌های هزاران پیامبر و رسول الهی فرمود: «اگر محمد و اوصیای از فرزندان او نبودند، شما همچون چهارپایان حیران بودید»^۱ (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۲۴۹).

به هر حال، این طور نیست که بدون عنایت خدا و ارشاد ائمه علیهم السلام، فهم قلیلی از قرآن ممکن باشد. آری، خداوند عنایت کرده، پیامبری فرستاده و قرآنی نازل فرموده؛ این پیامبر، قرآن را تلاوت کرده و تعلیم و تبیین فرموده؛ اوصیاء این پیامبر، ارشاد فرموده‌اند و علوم را بیان کرده‌اند و منتشر ساخته‌اند. حالا دیگرانی هم مشتی از این تعالیم برگرفته و مدعی گشته‌اند و گاهی هم ممکن است در اثر همان تعالیم، در تفسیر و قضاوت و فتوایشان به حق اصابت کنند؛ این هرگز بدان معنا نیست که انحصاری وجود ندارد و بدون عنایت خدا و ارشاد ائمه علیهم السلام هم می‌توان از قرآن بهره‌مند شد.

۲-۱-۳. اضطراب حق و حکمت، در سینه کافر و منافق

در حکمت ۷۹ نهج البلاغه آمده: «به راستی که گاه حکمت در سینه منافق باشد، لیک در سینه او به تردد و اضطراب افتد، تا اینکه بیرون آید و در سینه مؤمن در کنار یارانش (حکمت‌های دیگر) آرام گیرد»^۲. این مضمون، به‌گونه‌های مختلف در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده است. در حکمت ۱۴۶۹ عیون‌الحکم می‌خوانیم: «حکمت به قلب منافق نمی‌رود، مگر آنکه آماده خروج باشد»^۳ (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۵۷). همین طور در نقل تحف العقول از روایت مفصل امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم در باب عقل آمده است:

کشت و زراعت در زمین نرم و هموار می‌روید، نه بر کوه سخت؛ حکمت نیز در قلب انسان متواضع رشد می‌کند، نه در قلب انسان متکبر سرکش؛ زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده

۱. «لَوْ لَا مُحَمَّدٌ صَلَّى وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَ لَدَيْهِ صَلَّى كُنْتُمْ حَيَارَى كَالْبَهَائِمِ».

۲. «إِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ».

۳. «الْحِكْمَةُ لَا تَحُلُّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ إِلَّا وَ هِيَ عَلَى ارْتِحَالٍ».

و تکبر را ابزار جهل^۱ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ۳۹۶)

آری، ممکن است منافق نیز حکمتی از حکمت‌های حجج الهی بگیرد، اما این حکمت نه قراری در سینه او پیدا می‌کند و نه آبادانی و عمرانی در قلب او به همراه دارد، بلکه مدام در اضطراب است و آماده ارتحال. پس ممکن است علمی از نزد اهل بیت^{علیهم‌السلام} بیرون رود، ممکن است حق و صواب و حکمتی از زبان حجج الهی بیرون آید و منتشر شود؛ پس ابوحنیفه‌ای پیدا شود و آن را بگیرد، اما این حق هرگز در سینه او قرار و سکون نگیرد و قلبش را آباد نکند. این است که امثال او، حتی یک حرف قرآن را هم دریافت نکرده‌اند و بهره‌ای از آن نبرده‌اند. اینان بسان یهودیانی هستند که ظاهراً کتاب به ایشان داده شده، امل‌مطلبان^۲ حماري است که فقط بار میکشد و بهره‌ای از آن ندارد.^۳

بنابراین اگر در نکته اول به اینجا رسیدیم که حق‌هایی از بیت آل الله بیرون می‌رود و به مخالفین ایشان می‌رسد، بدان معنا نیست که در قلبشان مینشینند و نورانیتی میبخشد، بلکه این افراد صوفی‌حامل و ظرفی برای آن حق قرار می‌گیرند تا بالاخره از دهانشان بیرون رود^۳ و در قلب مؤمنی حکمت دان و حق‌شناس قرار گیرد؛ این است که در اصل زید نرسی، به نقل از امام باقر^{علیه‌السلام} می‌خوانیم که فرمود:

به راستی ما ظرف‌هایی داریم که آنها را از علم و حکم^۴ بیرون می‌کنیم، در حالی که آنها اهل آن علم و حکم نیستند؛ ما آن ظرف‌ها را بیرون می‌کنیم تا به شیعیانمان منتقل شود؛ پس به آن علوم و احکامی که درون ظرف‌هاست نظر کنید و آن را بگیرید، سپس آن را از تیرگی، صاف و زلال کنید و آن را سفید و پاکیزه و زلال بگیرید و بهره‌یزید از ظرف‌ها، که آنها ظرف‌های بدی هستند، از آنها دوری

۱. «إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ».

۲. «مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (جمعه/ ۵).

۳. «قَالَ عُمَرُ [ابن علي بن أبي طالب]: سَمِعْتُ وَالِدِي يَقُولُ: مَا كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ فِي قَلْبِ مُنَافِقٍ فَيَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَكَلَّمَ بِهَا» (تقنی، ۱۴۱۰ق: ۳۹۷).

کنید^۱ (عده‌ای از علما، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

البته واضح است که این نوع ارجاعات برای اخذ حکمت از منافق، مخاطب خاص خود را دارد. آن مؤمنی که تحت تعلیم و تربیت ائمه علیهم‌السلام، حکمت‌شناسو علم‌شناس شده و توان تصفیه و تنقیه را به دست آورده، نباید حکمت‌هایی که از دهان منافقان بیرون می‌آید را کوچک بشمارد، بلکه باید آنها را برگیرد و صاف و زلال کند و بهره‌مند گردد، اما کسی که در ابتدای راه قرار دارد، باید پیوسته از غیر طریق امام پرهیز کند، که مبادا دیگران او را در باب ضلالت‌شان وارد کنند و او بی‌خبر باشد.^۲ این مطلب در مجال دیگری باید تفصیل داده شود و اینجا به همین تذکر اجمالی اکتفا می‌شود.

این دو نکته، ملاحظاتی بود برای جمع میان روایات «انحصار فهم قرآن در اهل بیت علیهم‌السلام» و روایات «بهره‌مندی منکران ائمه علیهم‌السلام از قرآن»؛ می‌توان گفت مجموع این دو نکته، در روایت محمدبن مسلم از امام باقر علیه‌السلام آمده است:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم [علوم قرآنی و دینی] را به مردم رساندند، اما دستگیره‌های امر و درهای حکمت و حصارهای علم و نور امر و مهارهای آن در نزد ماست؛ پس هرکس که ما را بشناسد، معرفتش بدو سود بخشد و عملش از او پذیرفته گردد و هرکس ما را نشناسد، معرفتش بدو سودی ندهد و عملش پذیرفته نگردد^۳ (صفار، ۱۴۰۴: ۳۶۳).

در ادامه ملاحظاتی را در باب «کیفیت استفاده شیعیان و محبان ائمه علیهم‌السلام از معارف قرآنی» دنبال می‌کنیم.

۲-۳. کمیت و کیفیت فهم قرآن برای پیروان اهل بیت علیهم‌السلام

تبیین فتونی در بحث جمع میان ادله «ارجاع به قرآن» و ادله «منع از تفسیر»، سازوکار روشنی

۱. «إِنَّ لَنَا أَوْعِيَةَ نَمَلًاهَا عُلْمًا وَ حُكْمًا وَ لَيْسَتْ لَهَا بَاهِلٌ، فَمَا نَمَلًاهَا إِلَّا لِنَنْقَلِ إِلَى شِيعَتِنَا؛ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَا فِي الْأَوْعِيَةِ فَخَذُّوْهَا، ثُمَّ صَفُّوْهَا مِنَ الْكُدُورَةِ تَأْخُذُوا مِنْهَا بِيَضَاءِ نَقِيَّةٍ صَافِيَةٍ وَ إِيَاكُمْ وَ الْأَوْعِيَةَ، فَإِنَّهَا وَعَاءُ سُوءٍ فَتَنْكِبُوهَا».
۲. «عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقِيهِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعِنْ بِفَقِيهِهِ اِحْتِاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا اِحْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ» (كليني، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۳).
۳. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَنَالَ فِي النَّاسِ وَ أَنَالَ وَ عِنْدَنَا عَرَى الْأَمْرِ وَ أَبْوَابُ الْحِكْمَةِ وَ مَعَاوِلُ الْعِلْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ أَوَاحِيهِ فَمَنْ عَرَفْنَا نَفَعَتْهُ مَعْرِفَتُهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا لَمْ تَنْفَعَهُ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَقْبَلِ مِنْهُ عَمَلُهُ».

را برای نحوه بهره‌مندی پیروان ائمه علیهم‌السلام از معارف قرآن به دست نمی‌دهد. ضمن اینکه می‌توان گفت: عبارات بلندبالای نهج البلاغه (علم به واسطه آنان بر حقیقت بصیرت تاخته و آنان به روح یقین رسیده و...) و نام بزرگ صحابه امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلمان فارسی رضی‌الله‌تعالی‌عنه که در کلام فیض آمده و همین طور ذکر اسامی بزرگانی همچون میثم و جابر در بیان تکمیلی فتونی، این طور می‌نماید که امر به تدبیر در قرآن و ورود به ساحت درک آن، تنها برای سلمان‌ها و میثم‌ها و جابرهاست و تا انسان بدان حد نرسیده، مشمول ادله ارجاع به قرآن نمی‌شود. به عبارت دیگر، سؤال می‌شود که آیا این بزرگان صحابه، در طول سیر تربیتی خود با امامشان، رجوعی به قرآن و تدبیری در آن داشته‌اند، یا اینکه فقط وقتی به کمال رسیده‌اند، به معارف قرآن راه پیدا کرده‌اند؟ ظاهر امراد محدث فتونی صوفاهمین است که بگوید غیرائمه علیهم‌السلام هم می‌توانند با پیروی از ایشان و تربیت تحت تعالیم ایشان، به جایگاهی برسند که قوه درک معارف عمیق قرآن را به دست آورند، اما به نظر می‌رسد که می‌توان چگونگی تحقق این امر را با تفصیل بیشتری در روایات دنبال کرد.

۱-۲-۳. تعلیم اصول در روایات اهل بیت علیهم‌السلام

اولین نکته، وجود اصول و قواعد تفسیر قرآن در روایات اهل بیت علیهم‌السلام است که فتونی تفصیل مناسبی برای آن ارائه نکرده و نتوانسته آن را از مقوله تعلم باطنی و تنور در محضر ائمه علیهم‌السلام تفکیک کند. بله، برای تعلم قرآن از امام، لازم نیست ذیل هر عبارت و آیه، روایتی وجود داشته باشد. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «همانا بر ماست که اصول را به شما القاء کنیم و بر شماست که فروعش را مشخص کنید»^۱ (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق: ۵۷۵). همین مضمون، از امام رضا علیه‌السلام نیز نقل شده است (همان). یکی از نمونه‌های تفسیری اش، پاسخ امام صادق علیه‌السلام به سؤال درباره این آیه است: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد/۴۳). عمر بن حنظله این گونه از حضرت روایت می‌کند: «چون حضرتش دید که من معنای این دست آیات را پیگیرم،

۱. «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَفَرَّغُوا».

فرمود: از ابتدا تا انتهای قرآن، هر موردی شبیه این باشد، مقصود و منظورش ائمه علیهم السلام هستند^۱ (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ۱۳)، اما ثمردهی تتبع در روایات اهل بیت علیهم السلام برای به دست آوردن این اصول و قواعد، منوط به تعلم باطنی و کسب نور از محضر ایشان است که در ادامه آن را بیان می‌کنیم.

۲-۲-۳. تعلم باطنی

در روایت معروف عنوان بصری می‌خوانیم: «علم به یادگیری نیست؛ همانا علم نوری است که در قلب آنکه خداوند تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند واقع می‌شود»^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۲۵). شاید این نور، همان نوری باشد که در روایات متعدد فرمودند: «از زیرکی مؤمن پروا کنید که به‌راستی او با نور خداوند نظر می‌کند»^۳ (ر.ک: همان، ج ۶۴: ۷۳). برای رسیدن به این نورانیت، سیر و سلوکی و رای تعلم‌های ظاهری بیان شده است. نمونه اش سخن امام باقر علیه السلام خطاب به ابوخالد کابلی است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۹۴)؛ حضرت در این روایت، نورانیت را منحصر در ولایت خود می‌خوانند و مراحل «تسلیم» و «تطهیر» را مقدمه رسیدن به وادی ولایت معرفی می‌فرمایند.^۴

البته هیچ جای تردید نیست که کسی حق ندارد به بهانه این دست روایات، تعلم‌های ظاهری را واگذارد و از روایات ائمه علیهم السلام روی گرداند؛ تأکید فراوان اهل بیت علیهم السلام بر حفظ و کتابت روایات و ارجاع شیعیان به آن، جایی برای این خیال واهی نمی‌گذارد. سخن در این است که برای رسیدن به

۱. «فَلَمَّا رَأَى اتَّبِعَ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ حَسْبُكَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأُئِمَّةِ عِنِّي بِهِ».

۲. «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ».

۳. «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ».

۴. «عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابِلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رِسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدِ النُّورُ وَ اللَّهُ الْأُئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدِ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَيَنْظِلُّمْ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدِ لَا يَجِينَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يَطْهَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يَطْهَرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يَسْلَمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلِمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلِمًا لَنَا سَلِمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فِرَاحِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ».

نور علم، چیز دیگری افزون بر این تعلم ظاهری نیاز است؛ اتفاقاً راه دریافت آن نور، عبادت خدا و تهیّی به حجت خداست و تعلم از روایات حجج الهی نیز قدمی مهم در این تولی و عبودیت است. به هر حال، مؤمن باید بداند که آنچه می‌جوید، چیزی فراتر از یک تعلم ظاهری است. این است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حدیثی که آن را بفهمی بهتر است از هزار حدیثی که روایت کنی و کسی از شما فقیه نمی‌شود تا آنکه جوانب و هدف‌های سخن ما را بشناسد و به‌راستی که هر کلمه از سخن ما بر هفتاد وجه است و ما را از تمامی آنها راه خروجی باشد^۱ (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق: ۲).

۳-۲-۳. ذومراتب بودن انس با روایات و کسب نور از امام

نمی‌توان آیات و روایات ارجاع به قرآن را تنها معطوف به کسانی دانست که به حد اعلای ایمان رسیده‌اند و در بالاترین مرتبه انس با روایات و کسب نور از امام قرار گرفته‌اند؛ اگر آیات و روایاتی که فتونی بدان استناد کرده، دال بر ارجاع به قرآن باشد، دلیلی وجود ندارد که این ادله صوفاکملینی چون حضرت سلمان رضی الله عنه را مورد خطاب قرار دهد.

باید گفت که آن انس و آن نورانیت و درایت، مراتبی دارد. همین است که در روایتی از امام رضا علیه السلام، در توضیح «از زیرکی مؤمن پروا کنید که به‌راستی او با نور خداوند نظر می‌کند» می‌خوانیم: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه زیرکی و فراستی دارد و به قدر ایمانش و حد و توان بینایی و دانشش، با نور خداوند نظاره می‌کند و خداوند آنچه میان تمامی مؤمنان تقسیم کرده را برای امامان از ما اهل بیت علیهم السلام جمع فرموده است^۲ (همو، ۱۳۷۸ق: ۲۰۰).

باز در روایت دیگر، امام باقر علیه السلام درایت در روایت را ذومراتب خوانده و همان را شاخصه صعود در درجات ایمان معرفی کرده‌اند؛ حضرت خطاب به فرزندشان امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

۱. «حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرَوِيهِ وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصُرُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجُ».

۲. «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ فِرَاسَةٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَ مَبْلَغِ اسْتِبْصَارِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قَدْ جَمَعَ اللَّهُ لِلْإِنَّمَةِ مِنْهَا مَا فَرَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ».

«به‌راستی، معرفت همان درایت در روایت است و با درایت در روایات است که مؤمن تا بالاترین درجات ایمان صعود می‌کند»^۱ (همو، ۱۴۰۳ق: ۱-۲).

حال، هر مؤمنی در هر مرتبه‌ای از نورانیت و درایت، می‌تواند به امر امامش و با موازین تعالیم امامش، به آیات قرآن رجوع کند و به قدر خود از آن بهره‌مند شود. البته نیک روشن است که این رجوع به آیات قرآن، منوط به آن است که مایه‌ای برای تأمل و تفکر و تدبیر وجود داشته باشد؛ به عنوان مثال، آن مؤمنی که هیچ انسی با روایات اهل بیت علیهم‌السلام در باب باطن قرآن ندارد، حق ندارد با اتکا به قوانین ساختگی صوفیه و باطنیه، معرفت‌های باطنی آیات قرآنی را جستجو کند. همین طور اگر فی الجمله آن انس را پیدا کرد و اصول و قواعدی را از کلام آن بزرگواران دریافت، باز باید بتواند محصول تفکر و تأمل و تدبیر خود را به‌طور قطعی و روشن به موازین ائمه علیهم‌السلام برگرداند و تا به‌قرار و اطمینان نرسیده، حکمی صادر نکند.

نتیجه

در مقاله حاضر سعی شد بر اساس مبنای روایت محوری محدث فتونی و با استفاده از روایات مقبول او، نقد و تکمیلی بر رویکرد او در مسئله «امکان تفسیر قرآن برای غیر معصومان» ارائه شود. برآیند روایاتی که فتونی در این باب گرد آورده و نکات و روایاتی که در این مقاله متذکر شدیم این است: علم قرآن، از ظاهر و باطن، تنها نزد نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصیاء ایشان علیهم‌السلام است و هیچ کس - از عوام و خواص - بدون عنایت و ارشاد ایشان نمی‌تواند به معارف قرآنی راه پیدا کند. آری، کسانی که در محضر آن بزرگواران خصنوع و شاگردی کنند و به قدر ظرفیت خود از نور ایشان بگیرند و با سخنان ایشان انس بگیرند و قواعد و اصولی را از روایات ایشان استنباط کنند و با معاریض کلام ایشان آشنا شوند، به همان اندازه می‌توانند به تبعیت از ایشان به قرآن رجوع کنند و در آیات آن تأمل و تدبیر کنند و فهم و بهره‌ای متناسب

۱. «إِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالرَّوَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ».

با خود برگیرند. البته مخالفان اهل بیت علیهم السلام هم ممکن است با واسطه یا بی واسطه، «مشتی از علوم آن بزرگواران را برگیرند و با اباطیل خود بیامیزند و خود را به عنوان عالم و مفسر معرفی نمایند، لکن دانسته‌های آنان از علوم اهل بیت علیهم السلام، گرچه ظاهراً به اباطیلشان آمیخته نباشد، هرگز قراری در دل‌هایشان نمی‌یابد و نفعی به آنان نمی‌رساند؛ لذا می‌توان گفت اینان هیچ بهره‌ای از قرآن ندارند و حتی یک حرف از آن را هم نمی‌دانند.

منابع

۱. ابن ادريس، محمد بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی (والمستطرفات). تحقیق حسن بن احمد موسوی و ابو الحسن ابن مسیح. ج ۳، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۸ق). عیون أخبار الرضاؑ. تحقیق مهدی لاجوردی. ج ۲، تهران: نشر جهان.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۸۵). علل الشرائع. ج ۱، قم: کتابفروشی داوری.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۸ق). التوحید. تحقیق هاشم حسینی. قم: جامعه مدرسین.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۳ق). معانی الأخبار. تحقیق علی اکبر غفاری. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. ابن شعبه حرانی. حسن بن علی. (۱۴۰۴ق). تحف العقول. تحقیق علی اکبر غفاری. چ ۲، قم: جامعه مدرسین.
۷. بابایی. علی اکبر. (۱۳۸۱). مکاتب تفسیری. ج ۱، تهران: سمت.
۸. بحرانی. هاشم بن سلیمان. (۱۴۲۷ق). البرهان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۹. برقی. احمد بن محمد. (۱۳۷۱ق). المحاسن. تحقیق جلال الدین محدث. ج ۱، چ ۲، قم: دارالکتب الإسلامیه.
۱۰. ثقفی. ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال. (۱۴۱۰ق). الغارات. تحقیق عبد الزهراء حسینی. ج ۲، قم: دارالکتب الإسلامیه.
۱۱. حر عاملی. محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل

- الشريعة. تصحيح گروه پژوهش مؤسسه آل البيت ع. ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت ع.
۱۲. سبحانی تبریزی. جعفر. [بی تا]. موسوعة طبقات الفقهاء. تحقیق گروه پژوهش مؤسسه امام صادق ع. ج ۲، قم: مؤسسه پژوهش امام صادق ع.
۱۳. شریف رضی. محمد بن حسین. (۱۴۱۴ق). نهج البلاغة. تحقیق صبحی صالح. قم: هجرت.
۱۴. شعیری. محمد بن محمد. [بی تا]. جامع الأخبار. نجف. مطبعة حیدریة.
۱۵. صفار. محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ع. تحقیق محسن بن عباس علی کوچه باغی. ج ۲، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی.
۱۶. طاهری. حبیب الله. (۱۳۷۷). درس هایی از علوم قرآنی. ج ۱، قم: اسوه.
۱۷. طبرسی. احمد بن علی. (۱۴۰۳ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج. تحقیق محمد باقر خرسان. ج ۱، مشهد: نشر مرتضی.
۱۸. عده ای از علما. (۱۳۸۱). الأصول الستة عشر. قم: مؤسسة دارالحديث الثقافية.
۱۹. علوی مهر. حسین. (۱۳۸۱). روش ها و گرایش های تفسیری. قم: اسوه.
۲۰. عیاشی. محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی. ج ۱، تهران: المطبعة العلمية.
۲۱. فیض کاشانی. محمد بن شاه مرتضی. (۱۳۷۱). نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین. تحقیق مهدی انصاری قمی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۲. فیض کاشانی. محمد بن شاه مرتضی. (۱۴۰۶ق). الوافی. ج ۲۶، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی ع.
۲۳. فیض کاشانی. محمد بن شاه مرتضی. (۱۴۱۵ق). تفسیر الصافی. تحقیق حسین اعلمی. ج ۱، چ ۲، تهران: مکتبه الصدر.
۲۴. قمی. علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ق). تفسیر القمی. تحقیق طیب موسوی جزایری. ج ۱، چ ۳، قم: دارالکتاب.

۲۵. کلینی. محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۶. لیبی واسطی. علی بن محمد. (۱۳۷۶). عیون الحکم والمواعظ. تحقیق حسین حسنی بیرجندی. قم: دارالحديث.
۲۷. مجلسی. محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۸. معرفت. محمد هادی. (۱۳۷۹). تفسیر و مفسران. ج ۱، قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
۲۹. نوری. حسین بن محمد تقی. (۱۴۱۷ق). خاتمة المستدرک. تحقیق گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیه السلام. ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.

